

چکیده

زکریای قزوینی (۶۰۰-۶۸۲ هـ) از علمای بزرگ قرن هفتم است که با تألیف دو کتاب گران سنگ: آثار البلاد و اخبار العباد و عجایب المخلوقات و غرایب الموجودات، شهرت جهانی یافته و به لقب: "بلیناس" و "هیروودوس قرون وسطی" ملقب شده است. او در معرفی شهر قزوین به نکات بسیار ارزنده‌ای اشاره دارد که قزوین پژوهان معاصر کمتر به آنها توجه کرده‌اند؛ از جمله: تقسیم جغرافیایی شهر به چهار دایره تو در تو که دایره نخستین و بیرونی شامل مزارع و دایره دوم شامل بساتین و دایره سوم شامل مدینه عظمی و دو وادی درج و اترک و دایره چهارم شهرستان است که نام نخستین این شهر بوده و شاپور ذوالاکتاف آن را بنا کرده است و آمدن هارون الرشید بدین شهر و ذکر احادیثی از حضرت علی و حضرت مخبر، صادق (علیهما السلام) و ذکر مساجد: شالکان، شهرستانک، دهک و باب المشبک و مقابر یهود و بازار رستق الشعیر و نام علما و عرفایی همچون: شیخ ابوبکر معروف به شایان، ابوحاتم محمود بن حاتم، ابوالقاسم کمونی، ابومحمد بن احمد، شیخ ابوالقاسم رافعی، شیخ ابوعلی حسنویه، شجاع پاکباز و حکایات خواندنی از آنان و ملوک قزوین.

واژگان کلیدی: قزوین، عجایب، مساجد، ابوبکر شایان، رباط، ابوحاتم، ابوالقاسم، ابومحمد، پاکباز، رافعی.

عمادالدین زکریا محمد بن محمود قزوینی به سال ۶۰۰ یا ۶۰۵ هجری در قزوین دیده به جهان گشود و در جوانی به دمشق رفت و در آنجا به کسب علوم و آداب پرداخت و در محضر دانشمندانی چون: اثیرالدین ابهری و دیگران شاگردی کرد. سپس به عراق عرب رفت و در آنجا به عهد المستعصم بالله عهده دار منصب قضای شهرهای "حله" و "واسط" شد و بعد از تسلط هلاکو بر آن سرزمین هم سمت قضا داشت. از سلاله انس بن مالک انصاری البخاری بود و علاقه فراوانی به دانش جغرافیا و شعب آن داشت و

شعر هم می سرود. او با تألیف دو کتاب گران سنگ و بی نظیر: عجایب المخلوقات و غرایب الموجودات و آثار البلاد و اخبار العباد، که هر دو به فارسی ترجمه شده است، شهرت جهانی یافت و به لقب " بلیناس " و " هیرودوس قرون وسطی " ملقب گردید و بالاخره در سال ۶۸۲ هـ. چشم از جهان فرو بست.

مترجم آثار البلاد، محمد مراد بن عبدالرحمان، از علما و ادبای قرن یازدهم هجری است که به دو زبان فارسی و عربی تسلط داشته و گه گاه با افزودن جملات و حکایات لازم، خلاء احتمالی نوشته مؤلف را پر کرده یا فنخیم تر ساخته است. این ترجمه با تصحیح آقای دکتر سید محمد شاهمرادی در دو جلد در انتشارات دانشگاه تهران طبع و نشر شده است. آنچه از نظر خواننده عزیز می گذرد، با توجه به جلد دوم و صفحات ۲۱۶ تا ۲۲۹ این ترجمه فراهم آمده است و به پیشگاه محقق عالی قدر و استاد فرزانه جناب آقای دکتر دبیرسیاقی - متعناالله بطول بقاءه - پیشکش می شود:

قزوین؛ مدینه ای است کلان مشهوره عامره در فضایی از زمین. خاک صالح دارد. بساتین و اشجار بسیار به آن جاست، نواحی و اطراف آن همه نزهتگاه. بنای آن بر وجهی مطبوع شده که هیچ شهری به آن مقبولیت و مطبوعیت بنا نگشته است و آن مدینه دو آبادانی دارد، یکی در وسط دیگری، مدینه صغری را که مُحاط به مدینه دیگر است "شهرستان" گویند و آن قلعه ای دارد محیط و ابواب مدینه کبری بردوران واقع است و آن را نیز قلعه و دره ای است و نخلستان و باغات بردور مدینه کبری است و محیط بساتین است و آن شهر را دو وادی است یکی را " وادی درج " گویند و دیگری " وادی

اترک " براین صورت :



به نوشته ابن الفقیه : اول شهری است که شاپور ذوالاکتاف احداث کرده در این زمان، آن را " شهرستان " گویند. هارون الرشید در سال ۲۵۴ هـ عازم خراسان بود به قزوین آمد، اهل قزوین از مزاحمتهایی که مردم زمین دیلم برای آنان ایجاد می کردند، او را آگاه کردند. هارون الرشید خود دید که سر

اعتقادی صادق در حق رافعی داشت. روزی از روی اخلاص دست شیخ رافعی را بوسید. رافعی گفت: دستی را می بوسی که چندین مجلد تصنیف نوشته است. از قضا همان روز از اسب افتاد و دست راست او شکست. گفت: دست خود را ستودم و به بلای شکستن آن گرفتار شدم. به سال ۶۲۳ هـ در سن شصت و چند سالگی درگذشت^۲.
شیخ ابوعلی حسنویه ملقب به "معین الدین" شیخی معتبر و از اعیان قزوین بود. جن گرفتگان را بهبودی می بخشید.

شیخ شجاع پاکباز قزوینی، صاحب آیات و کرامات بود. هر کس او را می دید، مرعوب و مبهوت می شد. روزی از مردی تاجر چیزی خواست. تاجر، معتزلی و منکر کرامات اولیا بود و به خشم آمد و به شتم شیخ پرداخت. در همان زمان پسر شیخ به دست حرامیان کشته شد و مال التجاره او به غارت رفت.

حکایت کرده اند که: شیخ شجاع پاکباز در رباطی در "اربل" بود شیخ شهاب الدین [عمر] سهروردی به آن شهر آمد. مردم به استقبال او رفتند. شیخ الشیوخ به رباط وارد شد و بر مصلی ایستاد تا دو گانه گزارد. موزه در پای داشت. پاکباز گفت: ای شیخ! چگونه با موزه بر مصلا می ایستی؟ مردم بینند و اعتقاد کنند که این کار جایز است. مریدان شیخ برخاستند و پاکباز را با مشت و تازیانه از رباط به شیخ شجاع پاکباز قزوینی، صاحب آیات و کرامات بود. بیرون کشیدند. شیخ شهاب الدین از هر کس او را می دید، مرعوب و مبهوت می شد نماز فارغ شد و مریدان را گفت: حق

با پاکباز است. بروید و از وی عذر بخواهید و به رباط باز آرید. صوفیه برای معذرت بیرون آمدند. پاکباز را در دکان کفشدوزی نشسته دیدند از جفایی که رفته بود، پوزش خواستند. پاکباز گفت: چیزی که موجب عذر خواهی شود، پیش نیامده است. مریدان گفتند: اگر از خطای ما گردی بر خاطر مبارک شیخ نشسته است، بهتر آن است که با ما به رباط باز گردید. شیخ پاکباز گفت: قصد سفر دارم و منتظرم که کفشدوز پای افزار مرا تعمیر کند به راه افتم. ملک قزوین، از واقعه آگاه شد. امر کرد صوفیه با شیخ رباط به نزد پاکباز روند و از وی عذر بخواهند. شیخ رباط با صوفیه به نزد پاکباز آمدند و پوزش خواستند. مقبول شیخ نیفتاد. ملک خود به نزد پاکباز آمد و تقاضا کرد که عذر صوفیه را بپذیرد و مسلک عفو صوفیه پیش گیرد. پاکباز گفت: بدین شرط که سیصد دینار در اختیار من گذاری و مغنیان با سرود مرا تا رباط همراهی کنند. ملک آن شرطها را پذیرفت و پای برهنه و با سرود مغنیان به رباط باز آمد و آن سیصد دینار را به کسانی بخشید که او را از رباط بیرون رانده بودند.

شیخ بدان جامی رود و ناگهان شیری مهیب پیش می آید و شاگرد ترسان باز می گردد. مردی از مسجد خارج می شود و کاسه را از شاگرد می گیرد و نزد شیر می نهد و... [۱] ابو حاتم محمود بن حاتم [حسن] قزوینی، اصولی مشهور، از اصحاب ابوالطیب طاهر طبری و از اولاد انس بن مالک و پسر عم صاحب کتاب بود و کتابی در فقه داشت. ابوالقاسم بن هبه الله کمونی (قد) عالمی بود خدا جو و پارسا. در زمان وی والی بی به قزوین آمد. در قزوین دو رود بود که از سیل فراهم می آمد و در ملک کسی نبود و از آن رودها آب به تاکستانها می رسید. والی خواست که خراجی بر آن دو رود معین کند. مردم شهر به ابوالقاسم شکایت بردند، شیخ، نزد حاجب والی رفت و گفت: این آب همیشه مباح بود و فروش آن روا نیست و مردم حاضر به پرداخت مالیات نیستند. والی با شمشیر برهنه در میان مردم آمد و گفت: کیست که مانع اجرای امر من می شود؟ شیخ ابوالقاسم گفت: منم. والی نگاهی به شیخ کرد و بازگشت و به مأموران خود گفت: بکنید آنچه شیخ می گوید. دیدم که دو اژدها در راست و چپ شیخ هستند و قصد من دارند و از این رو قصد من برگشت.

ابو محمد بن احمد نجار قزوینی، عالم و فاضل و ادیب و فقیه و اصولی و صاحب فهم مستقیم و ذهن وقاد بود. در میان فضلاء بسیار قزوین، ادیبی چون او نبود. صاحب قزوین مدرسه ای برای وی ساخت و او را گرامی می داشت. حکایت کرده اند که: صاحب قزوین فرستاده ای از باطنیه را گرفت که کاغذ سفیدی در بغل داشت. شیخ ابو محمد را خبر کردند. گفت: آن کاغذ بر آتش نزدیک کنید. چنین کردند، نوشته ای پدید آمد که در آن به مردی از اهل ری امر می کرد که شتران و کبوتران فرستد. ملک چیزی از آن در نیافت ابو محمد گفت: مقصود از شتران و کبوتران، تیر و کمان است و ادبا و شعرای عرب شتر را به کمان و کبوتر را به پیکان تشبیه می کنند. در اواخر عمر به بیماری فلج گرفتار شد.

شیخ ابوالقاسم محمد بن عبد الکریم رافعی قزوینی، عالمی فاضل و پرهیزگار بود. در تفسیر و حدیث و فقه و ادب تبحر داشت. هر روز بعد از نماز عصر در جامع قزوین می نشست و افزون بر دویست نفر در مجلس او حاضر می شدند. وقتی به جامعه در آمد و پس از انجام فریضه و درس، گفت: امروز به مصیبتی بزرگ گرفتار آمده ام. تاجری پانصد درم نزد من به امانت گذارده بود. اکنون که به طلب آن آمده است، پانصد درم را در جایی که نهاده بودم نمی بینم. یکی از حاضران گفت: پیرزنی که در خانه شیخ خدمت می کرد، وضعی بهتر از گذشته دارد و تمکنی غیر منتظره یافته است. پیرزن را احضار کردند. او به اقرار آمد و آنچه برده بود باز پس داد. آورده اند که خوارزمشاه

و صدایی برخاست و مردم شهر درهای دکانها را بستند و سلاح برداشتند. رشید، مدینه عظمی و جامع را بنا نهاد و خراج و مالیات را کم کرد.

علی (ع) از رسول خدا نقل کرده است: "عَلَيْكُمْ بِالْأَسْكَدَرِيَّةِ أَوْ بِقَرْوَيْنَ فَإِنَّهَا سَتُفْتَحَانِ عَلَيَّ يَوْمَ يَوْمِي، وَ إِنَّهُمَا بَابَانِ مِنْ أَبْوَابِ الْجَنَّةِ مَنْ رَبَطَ فِيهِمَا أَوْ فِي أَحَدَاهُمَا لَيْلَةً خَرَجَ عَنْ ذُنُوبِهِ كَيَوْمٍ وُلِدَتْهُ أُمُّهُ" بر شما باد حضور در اسنکدریه یا قزوین که به دست امت من گشوده می شوند. آن دو شهر دری از درهای بهشت هستند. هر کس شبی در یکی آن دو اقامت کند، از گناهان خود پاک می شود همچون کودکی که مادرش در آن روز او را زائیده باشد.

سعید بن مسیب با سندی که سلسله آن به پیامبر اکرم می رسد "مرفوع" از مخبر صادق نقل کرده است که "ساداتُ الشَّهَدَاءِ شُهَدَاءُ قَرْوَيْنَ" سرور شهیدان، شهدای قزوین هستند. میان قزوین و دیلم کوهی حایل است و در این شهر جاهایی هست که دعا در آنها به استجابت می رسد؛ از جمله: "مسجد شالکان" و "مسجد شهرستانک" و "مسجد دهک" و "مسجد باب المَشْبِك" که چسبیده به قلعه شهر است. از عجایب آن جا "مقابر یهود" است در فضایی وسیع که آثار قبرها از میان رفته. وقتی چهارپایان درد شکم می گرفتند، آنها را بدان

میان قزوین و دیلم کوهی حایل است و در این شهر جاهایی هست که دعا در آنها به استجابت می رسد؛ از جمله: "مسجد شالکان" و "مسجد شهرستانک" و "مسجد دهک" و "مسجد باب المَشْبِك" که چسبیده به قلعه شهر است

درد شکم می گرفتند، آنها را بدان می گردانند و بیماری آنها دفع می شد و از عجایب قزوین، بازار "رستق الشعیر" است. می گویند هر اسبی که بدان جا برده شود و سرکش باشد، سرکشی آن در آن بازار ظاهر می شود. از عجایب شهر "مقبره باب المَشْبِك" است که گور بسیاری از علما و شهدا و نیکان و پارسایان در آن جاست. شب جمعه مردم به آن گورستان می روند و انوار عجیب مشاهده می کنند. صاحب کتاب، خود این نورها را دیده است که نورهایی به رنگ ماهتاب مایل به سبز از آن جا برمی خاسته و به همان جا باز می گشته است.

شیخ ابوبکر معروف به "شایان" شیخی عظیم الشان بود. ابدال نزد او می آمدند. قطعه زمینی و ماده گاوی و باغکی داشت که خوراک خود را از آنها تهیه می کرد. خود می خورد و به دیگران می بخشید. گرچه درآمد آن اندک بود، اما برکت فراوان داشت [حکایت کرده اند که روزی کاسه ای از نان ریزه که با شیر خیس شده بود به یکی از شاگردانش داد تا به مسجد باب المشبک ببرد و به هر کس که پیش آمد بدهد. شاگرد

- ۱- این حکایت و چند حکایت دیگر در متن عربی نیست ، از ادامه آن خودداری شد.
- ۲- درباره رافعی به مطالبی در " دایره المعارف قرن العشرين " برخوردیم که حکایت از فضل و فضیلت فراوان او دارد و نقل آن برای قزوین پژوهان مفید خواهد بود : ابن الصلاح گفته است : "در بلاد عجم مثل او را ندیدم . ذوفنون و نیکو روش بود . شرح الوجیز را در دوازده جلد تألیف کرده که بی نظیر است . شیخ محیی الدین نودی گفت : رافعی از نیکان بود و کرامات فراوان داشت . ابو عبدالله محمد بن محمد اسفراینی در کتاب الاربعین نوشته است : او در اصول و فروع علوم دینی یگانه زمان خود بوده در قزوین مجلس تفسیر داشت . شرحی بر وجیز نوشت . پارسا و صاحب ورع بود و در سال ۶۲۳هـ در قزوین درگذشت " (دایره المعارف قرن العشرين ، محمد فرید وجدی ، ج ۴ ، ص ۲۶۵ ، طبع بیروت).



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی